تا آخر یعنی ظاهر می شود مر ایشان را از فضل حق چیزی که نمی پنداشتند از او وقوع
و گمان وقوع او نمی داشتند پس اکثر آن امور که بخلاف اعتقادات ظاهر
شوند روز قیامت در حق حکم کلامی باشند ق کالمعتزلی یعتقد فی الله یجوز
الوعید فی العاصی اذا مات الی غیر توبة فاذا مات وکان مرحوما عند الله
قد سبقت له عنایته بانه لا یعاقب وجزا الله غفورا رحیما قبله اولا من الله تا
لم یکن یحتسب ل یعنی چنانکه معتزلی چه او معتقد است که وعید حق تعالی در باب
عاصی که مرتکب کبیره است وقتی که بمیرد بی توبه شرعی نافذ و جاری باشد
چه نزدیک معتزله تعذیب مرتکب کبیره غیر ثابت و واجب و لازم است وگرنه حق
تعالی عادل نباشد و در خبر خود کاذب گردد پس هنگامی که بمیرد معتزلی مرتکب
کبیره بلا توبه و باشد او نزدیک خدا تعالی مرحوم چه تواند بود که تحقیق سابق
شده باشد بر وجود او از برای او عنایت و لطف حق تعالی باین که معاقب
و معذب نشود آنزمان بباید ان معتزلی خدا تعالی را غفور و رحیم پس ظاهر
می شود مر او را از حق تعالی چیزی که نبود در عقد و حسبان او و در عقاید
گمان او که عفو و مغفرت و رحم باشد و همچنین اگر شخصی معتقد است که مؤمن
نیست و از حق عفو باشد و پس یا بعد از مردن روح لاشی محض میشود چنانکه
ملاحده برانند و یافت حق تعالی را بر خلاف اعتقاد که معذب شود و ساکن
گردد در قاذورات بعد و حرمان پس ظاهر می شود او را از حق تعالی چیزی
که بران نبود در حیات دنیا ق واما فی الهویة فان بعض العباد [illegible]
اعتقاده ان الله کذا وکذا فاذا انکشف الغطاء رای صورة معتقده

وهی حق فاعتقدها وانحلت العقد وزال الاعتقادات وعاد علما بالمشاهده
وبعد احداد البصر لا یرجع کلیل البصر یعنی ظهور حق بر خلاف اعتقاد دو قسم
ثابت است چنانکه رفت واما در حق هویة وحقیقة الله تعالی تعالی پس بدرستی
که بعضی از بندگان جزم وتعین میکنند که حق تعالی چنین وچنین باشد پس
هنگامی که دور شود حجاب بدن بموت به بیند صورت اعتقاد خود را که حق
تعالی دریشت وآن صورت حق تعالی باشد بیشک چه غیر او موجود نیست پس
تمامی صور صور باشند پس معتقد می شود بصورت مذکور ومنحل وگشاده میشود
عقده وگرهی که بر دل او بود که حجاب بدن مانع شهود او بود پس دور شود
اعتقاد محض که سابق بود ومنقلب گردد بعلم ویقین بمشاهده صورت
حقانی وبعد از تیزی وحدت بصر وشهود صورت حق تعالی نمی آید کندی بصر
که حق باز مشهود او نشود چنانکه در دنیا کلالت بصر داشت ق فیبدو لبعض العبید
باختلاف التجلی فی الصور عند الرویة خلاف معتقده لانه لا یتکرر فیصدق
علیه فی الهویة وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون فیها قبل کشف الغطاء
ل یعنی پس ظاهر می شود مر بعضی بندگان را بسبب کثرت تجلیات واختلاف
صور آن نزد یک رویة وشهود حق خلاف اعتقاد آن چه بدرستی که تجلی
حق تعالی متکرر نمی شود پس جایز باشد که حق تعالی بعد از تجلی بصورت
اعتقاد کس متجلی شود بصورت خلاف اعتقاد آن صادق می آید بر وی در
حق هویت الهی قول مذکور که بدا لهم من الله باشد تا آخر یعنی ظاهر می شود
مر ایشان را از خدا تعالی چیزی که نمی پنداشتند در هویت الهی پیش از کشف غطا

وقبل از خرق پرده بدن و در بعضی نسخه فی هویه واقع است بعد من الله
وقد ذکرنا صورة الترقی بعد الموت فی المعارف الالهیة فی کتاب التجلیات
لنا عند ذکرنا من اجتمعنا به من الطایفة وما اخذناهم فی هذه المسئلة مما لم یکن
عندهم یعنی به تحقیق بیان کردیم صورت ترقی و عروج را در معارف الهی بعد
از مردن در کتاب تجلیات که از ماست در جایی که ذکر کردیم جماعه را که مجتمع شده
بودیم با ایشان و چیزیکه اضافه کردیم بر ایشان در مسئله ترقی بعد از موت یعنی
چیزی که نبود نزدیک ایشان و معتقد بودند بخلاف آن و جماعه مذکور طایفه فقرا
بودند میگویند که شیخ قدس سره العزیز در موطن کشف با اکابر صوفیه چون
ابراهیم و ذوالنون مصری و بایزید و جنید و سهل و غیران و مذکور شد
در ترقی بعد از موت پس گفت شیخ چیزی که ایشان بران نبودند و تصدیق
کرد هر کسی که با او مذکور شد از طایفه مذکور یا سهل مذکور شد در تجلی نور
غیب و با مرتعش در تجلی از تجلیات توحید و با ذوالنون در تجلی توحید
و با هر کسی از طایفه مذکور مثل این مذکور واقع شد و قول حق تعالی من کان
فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی بجلا ایشان است مگر آنکه گفته شود که قول مذکور
در صرف معرفت حق تعالی است و اذعان آن و تحقیق همین است و ترقی
بعد از موت مخصوص بطایفه کمل نیست پس چنانکه مر عارف بعض تجلیات را
بعضی دیگر باشد همچنین مر غیر عارف را نیز ترقی است چه انکشاف نظر ترقی
است و ظهور اعمال حسنه و سیئه ترقی است و شهود و انواع تجلی اگرچه
مذکور یابد ترقی است و حصول در برازخ چنانچه ترقی است و انتقام منتقم ترقی

ترقی است و ارتفاع عذاب ترقی است و شفاعت شفیع ترقی است و همچنین
خبرهای دیگر و ندانی که ترقی مخصوص بموطن آخرت باشد چنانکه مثنوی ق
ومن اعجب الامر انه فی الترقی دایما فلا یشعر بذلک لاطاقة الحجاب ورقته و
تشابه الصور مثل قوله تعالی واتوا به متشابها یعنی از عجیب ترین خبرهاست
این که انسان در ترقی است همیشه پس بجهت دوام ترقی شعور ندارد از آن
ترقی چه حجاب صورت دیگر که بسوی وی ترقی باشد پس لطیف و رقیق است
لباس صورتی از صورتی دیگر چندان تفاوت ندارد و در میان هر دو لباس
فرق بسیار نازک است و در هر زمان بلکه در هر آن تبدیل است چنانکه گفته
است که عالم در هر نفس در خلق جدید است و این بیان خواهد آمد پس
درک چگونه توان کرد کسی در ترقی باشد و از صورتی بصورتی میرود و از
لباسی بلباسی قلیل است که صورتها متشابه اند چنانکه آنها بلکه
ایام و لیالی از همین قبیل اند و شمار بهشت از همین قبیل چنانکه گفت مثل
قوله تعالی تا آخر یعنی تشابه صور نعیم مثل تشابه صور نعیم بهشت باشد که ثابت است
قول خدا تعالی که واتوا به متشابها باشد یعنی داده می شود بایشان
رزق بحالی که متشابه باشد صور رزق و ایشان میگویند هذا الذی رزقنا
من قبل یعنی این عین اول باشد گفته است حق تعالی وبشر الذین آمنوا
وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من
ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل واتوا به متشابها ولهم فیها
ازواج مطهرة وهم فیها خالدون و همین حال تجلی است در دنیا و آخرت

و دلیل برین سخن تست به صورتش مصباح بس است چون در هر آن در لبسی
جدید باشد و تو ترا از شام تا صبح واحد میدانی چه حجاب بس لطیف و رقیق
است بدانکه عین هر شی از هنگام سیر از علم در ترقی است و در هر آنی در صورتی
است و همه صور در وی بالقوه بودند و خروج از قوه بسوی فعل ترقی است
و در هر مرتبه نزول عروج است و ترقی چنانکه در پنبه در هر مرتبه نزول برای
جامه شد در ترقی است باز جامه نیز در هر آن در لبسی جدید است اگرچه تو نمیدانی
و می پوشی ق ولیس هو الواحد عین الآخر فان الشبهین عند العارف من
حیث انهما شبیهان غیران ل یعنی نیست آن واحد عین دیگر چه در ردآن
صورت باشد لیکن با یکدیگر شبیه اند پس یکی عین دیگری چگونه باشد چه در هر
که دو شبیه خود عارف بینا و دانا ازین رو که هر دو شبیه اند با یکدیگر غیر اند
چیزی شبیه نفس خود نباشد ق و صاحب التحقیق یری الکثرة فی الواحد ل این
قول دفع توهم رفع توحید است و دفع اینکه یکی غیر دیگر باشد بجمیع وجوه یعنی
هر دو صورت با یکدیگر غیر اند بیشک و با وجود این صاحب تحقیق که به حقیقت
حال رسیده باشد و عین الجمع را دیده می بیند کثرت را که واقع است در
افراد عالم در عین واحد و هیولای منور پس صاحب تحقیق و اهل توحید
نافی کثرت بالکلیه نباشد چنانکه در اسمار الهی همچنین است از اینجاست
در اینجا است که مثنوی ق کما یعلم ان مدلول الاسماء الالهیة وان اختلفت حقائقها و کثرت
انها عین واحدة فهذه کثرة معقولة فی واحد العین فیکون هذه التجلی کثرة
مشهودة فی عین واحدة ل یعنی چنانکه میداند و می بیند صاحب تحقیق این را